

۲۰۴۸۱۸

چرخ روزگار

www.ketab.ir

مری هیگینز کلارک

مرجان رزم‌آزما



انتشارات لیوسا

کلارک، مری هیگینز Clark, Mary Higgins
چرخ روزگار / مری هیگینز کلارک / مرجان رزم آزما
ص ۳۰۲

As time goes by

داستان‌های آمریکایی قرن ۲۰ م.

چ ۴/۱۵/۳۵۶۶ PS

۸۱۳/۵۴

۵۴۲۷۸۶۴

سرشناسنامه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات ظاهری
عنوان اصلی
موضوع
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی



انتشارات لیوسا

■ نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۲

■ تیراژ: ۱۰۰ نسخه

■ چاپ: چاپک

■ صحافی: چاپک

■ قیمت: ۲۲۰۰۰۰ تومان

■ نام کتاب: چرخ روزگار

■ نویسنده: مری هیگینز کلارک

■ مترجم: مرجان رزم آزما

■ ویراستار: حمیده رستمی

■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۰-۰۷۹-۵



۶۶۴۶۶۹۵۹ - ۶۶۹۶۳۰۳۵



۳۰۰۰۲۴۰۰۴۲



www.nashreliusa.com



instagram.com/dorsaliusa

۶۶۴۶۴۵۷۷



www.dorsabook.ir



liusa@nashreliusa.com



telegram.me/dorsaliusa



خیابان انقلاب، بین خیابان وصال و قدس (جنب سینما سپیده)، کوچه اسکو،
پلاک ۱۲، طبقه همکف.
(کدپستی: ۱۳۸۷۳-۱۴۱۷۸)

پیشگفتار

اولین صدای گریه‌ی نوزاد آن قدر تأثیرگذار بود که باعث شد آه از نهاد دو زوجی که بیرون اتاق زایمان ایستاده بودند، برآید. کورا بنکر^۱، قابله‌ای که نوزاد را به دنیا آورده بود، وی را به آنها نشان داد. چشمان جیمز و جنیفر رایت^۲ سرشار از شوق و ذوق شد. همین رضایت و شغف در چهره‌ی رز و مارتین رایان^۳ نیز موج می‌زد و چقدر خوشحال بودند که دختر هفده ساله‌شان مادر شده است.

این دو زوج یکدیگر را فقط به نام‌های اسمیتز^۴ و جونز^۵ می‌شناختند و هیچ‌یک از آنها علاقه‌ای به دانستن نام واقعی آن زوج دیگر نداشت. یک ربع بعد، آنها همچنان مشتاقانه منتظر بودند تا نوزاد را ببینند.

نوزاد دختری سه کیلویی و خواب‌آلود با موهای مشکی فرفری بود که با صورت سفیدش تضادی شیرین داشت. چشمانش را که باز و بسته کرد، معلوم شد چشمان درشت قهوه‌ای رنگی دارد. جنیفر رایت دستش را دراز کرد تا نوزاد را از کورا بگیرد، که وی لبخندی زد و گفت: «گمانم هنوز یک کار نیمه تمام باقی مانده.»

1. Cora Banks

2. James & Jennifer Wright

3. Rose & Martin Ryan

4. Smiths

5. Jones

همان موقع جیمز رایت کیف پولش را از جیب درآورد و گفت: «شصت هزار دلار. بشمارش.»

مادر نوزاد دانش آموز دبیرستانی هفده ساله‌ای بود که در شب فارغ التحصیلی‌اش باردار شده بود. پدر و مادرش واقعیت را از همه پنهان کرده و به دوست و آشنا گفته بودند که نمی‌توانند دختری به این جوانی را به کالجی دور از خانه بفرستند و او را نزد عمه‌اش فرستاده‌اند که در میلواکی^۱ یک لباس فروشی دارد تا همان‌جا کار کند. پسر هجده ساله‌ای را که پدر بچه بود، به کالج فرستاده بودند در حالی که روحش هم از آن بارداری خبر نداشت.

کورا گفت: «چهل هزار دلار برای هزینه‌ی کالجی که مادر بچه باید برود.» بعد پول‌ها را شمرد و آنها را به مادر دختر داد. سپس با دست دیگرش محکم نوزاد را در آغوش نگه داشت و اشارهای به این موضوع نکرد که بیست هزار دلار باقی‌مانده سهم خودش از به دنیا آوردن بچه است.

والدین دختر در سکوت پول را قبول کردند. جنیفر رایت بازوان مشتاقش را به طرف بچه دراز کرد و نجواکنان گفت: «خیلی خوشحالم.»

کورا گفت: «گواهی تولد را به نام شما گرفتم.»

لبخند کورا غمگین و دلمرده بود و تأثیری در چهره‌ی بی‌رنگ و استخوانی‌اش نگذاشت. با اینکه فقط چهار سال داشت، حداقل ده سال پیرتر به نظر می‌رسید. به طرف والدین مادر جوان برگشت و گفت: «بگذارید چند ساعت بخوابد، بعد ببریدش خانه.»

در اتاق زایمان، مادر هفده ساله کم‌کم به هوش می‌آمد. سپس به دنبال نوزادی گشت که او را بعد از زایمان روی سینه‌اش گذاشته بودند. از ته دل جیغی کشید و گفت: «بچه‌ام را می‌خواهم. من دخترم را می‌خواهم. بچه‌ام را نبرید... خودم ازش مراقبت می‌کنم.»

دو ساعت بعد، او را درحالی که در پتویی پیچیده بودند به نزدیک‌ترین متل بردند و صبح روز بعد، تک و تنها در هواپیمایی به مقصد میلواکی نشسته بود.